

دکتر ناصر تکمیل همایون

استاد و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دهخدا و نهضت ملی

□ درآمد

هشتم اسفندماه ۱۳۳۴ خورشیدی، علامه علی اکبر دهخدا، دانشی‌مرد بافضیلت و عالم معتقد و باورمند به گفتار و نوشتار خود، در پی تحمل دردها و سختگیری‌های ضدانسانی فرماندار نظامی تهران پس از کودتای ۲۸ مرداد، جهان خاکی را وداع کرد و به ملکوت اعلی پیوست. رحمت‌الله علیه.

احترام به استقلال ملی و آزادی‌های انسانی و عدالت و فضیلت‌گرایی و مشارکت در اعتلای فرهنگ خودی و معارف انسانی و جهانی را از دل و جان پذیرفته‌اند، زیرا این امر واقعیتی از اسرار جاودانگی ایران بوده است.

در عصر ما، میرزا علی اکبرخان دهخدای قزوینی (= دخو) یکی از رهروان دردمند و فرزنانگان آشنای به اصول فرهنگساز تاریخ ایران و مدنیت اسلامی - ایرانی ماست که دانش را با مردم و فرهنگ را با جامعه خواسته و در راه آرمان‌هایش، استوار و نستوه بوده و عمر پُربرکت خود را با افتخار و سربلندی به پایان رسانده است و اینک در آستانه‌ی پنجاهمین سال درگذشت او یک‌بار دیگر از آن بزرگوار ایران‌دوست و ملت‌خواه یاد می‌شود، به عشق آموختن و عبرت گرفتن و در راهش گام برداشتن که چنین باد.

۱- نخستین کوشش‌های سیاسی

دهخدا در سال ۱۲۹۷ قمری (۱۲۵۸ ش.) در خانواده‌یی از خرده‌مالکان قزوین، در شهر تهران متولد شد. در نه سالگی پدر خود را از دست داد و مادرش که از زنان متدین و برجسته‌ی زمان بود، تربیت او را برعهده گرفت. در محضر علمای تهران چون مرحوم شیخ غلامحسین بروجردی و مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی که از مجتهدان آزادی‌خواه تهران بود، آموزش‌های لازم را فراگرفت. در جوانی وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی شد و پس از فراغت از تحصیل و عضویت در وزارت امور خارجه، همراه ابراهیم‌خان معاون‌الدوله، راهی بالکان گردید و تا سال ۱۳۲۳ قمری در اروپای شرقی و قفقاز، نخسین آشنایی با سیاست و آزادی‌خواهی را به‌دست آورد و پس از بازگشت به ایران، مدت زمانی برای امرار معاش، معاونت طرق خراسان را برعهده گرفت و در زمان برپایی جنبش مشروطیت، در زمره‌ی آزادی‌خواهان در آمد و انتشار روزنامه‌ی صور اسرافیل با همکاری یار وفادارش میرزا جهانگیرخان شیرازی، ثمره‌ی آن تلاش‌های روشنگرانه است.

پس از کودتای محمدعلی شاه و شهادت مرحوم میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل، دهخدا که به‌علت نوشتن مقالات چرند و پرند و سرمقاله‌های تند مورد بغض و کینه‌ی مستبدان و مرتجعان

درباره‌ی دهخدا و خدمات او از نظر ادبی و تاریخی و روزنامه‌نگاری، لغت‌نامه‌نویسی و دایره‌المعارف‌نگاری، تصحیح متون، ترجمه‌ی آثار و شعر و شاعری، امثال و حکم و شناخت فولکلور و طنز و هزل و جز این‌ها تاکنون پژوهش‌های بارزشی فراهم شده است، حتا به لحاظ سیاسی، اعم از اندیشه‌شناسی یا عملکردهای سیاسی و تحلیل سرمقاله‌های دهخدا در صور اسرافیل و مقاله‌های انتقادی «چرند و پرند» و دیگر نوشته‌های وی در روزنامه‌ها و مجلات گوناگون و موضع‌گیری‌های ارزنده‌اش در دوره‌ی نهضت ملی ایران (در رابطه با جاویدنام دکتر مصدق) بررسی‌هایی انجام گرفته است.

محتوای نوشتار ما برای آشنایی نسل امروز ایران به گوشه‌یی از زندگی سیاسی دهخداست، تا نشان داده شود نهضت ملی ایران از چه اصالت و رسالتی برخوردار بوده است و تا چه اندازه ریشه در فرهنگ و تمدن و تاریخ ایران‌زمین داشته است و بی‌تردید گرمی‌داشت یاد و خاطره‌ی مردانی از این نوع، پاسداری از بزرگی و شکوهمندی و جاودانگی وطن و دیانت و دفاع از موجودیت ملی و افتخارآمیز ایرانیان در برابر تهاجم فرهنگی بیگانگان و «خود ماندن فرهنگی» است.

جوانان ایران که اکنون در میهن مستقل خود، برپایی نظام مردم‌سالاری را خواستار شده‌اند، با مطالعه‌ی تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم بی‌تردید در خواهند یافت که جامعه‌ی ریشه‌دار ما پرورش‌دهنده‌ی بزرگانی بوده است که در سخت‌ترین دوره‌های انقطاع و ویرانگری نه خود را باخته‌اند و نه مردم را فریب داده‌اند و نه فریفته‌ی دیگران شده‌اند و هیچ‌گاه خودباختگی ملت را در برابر خواسته‌های خویش، خواستار نشده‌اند.

قرار داشت، به خارج از کشور رفت و در آنجا فعالیت‌های سیاسی خود را ادامه داد. مرحوم **معاذ السلطنه** و همشهری امین و عزیزش مرحوم **علامه محمد قزوینی** اعلی‌الله مقامه، از یاران صمیمی وی بوده‌اند.

پس از فتح تهران و رفتن محمدعلی شاه از ایران، دهخدا و بسیاری از آزادی‌خواهان تبعیدی، به تهران بازگشتند. وی در انتخابات مجلس دوم به نمایندگی مردم کرمان انتخاب شد و پس از بسته شدن مجلس در ۱۳۲۹ قمری، مدتی سرگردان ماند و در دوران جنگ جهانی اول، چندی در چهارمحال بختیاری به سر برد، اما هیچ‌گاه سیاست و ایران را فراموش نکرد.

۲- آشنایی با دکتر مصدق

دکتر محمد مصدق در ۲۹ اردیبهشت‌ماه ۱۲۶۱ خورشیدی، سه سال بعد از تولد مرحوم دهخدا، در تهران متولد شد. بی‌تردید در سال‌های نخستین خدمات دولتی «محمدخان مصدق السلطنه» و آغاز مبارزات مشروطه‌خواهی، آن دو بزرگوار یک‌دیگر را شناخته‌اند. چنان‌که دکتر مصدق در چگونگی عضویت خود در «حزب اعتدال» و فعالیت در «انجمن مرکزی انتخابات» در مسجد سراج‌الملک نوشته است:

«در این انجمن، با شادروان علامه دهخدا که از اوایل مشروطه از دور آشنا بودم، همکاری شدم و همکاری صمیمانه‌یی بین ما پدید آمد.»^۱

دکتر مصدق، از حزب اعتدال و حزب دموکرات و نیز از دعوت دهخدا از او برای عضویت در حزب سخن به میان آورده و نوشته است که از احوال اشخاص و هدف‌های آن‌ها اطلاع نداشتم، اما «چون به شادروان دهخدا عقیده داشتم، نمی‌خواستم دعوت او را قبول نکنم». دکتر مصدق در پایان گفتار خود از همکاری با علامه دهخدا در «شرکت خیریه‌ی پرورش» (به ریاست مرحوم مشیرالدوله‌ی پیرنیا) نیز یاد کرده است.

با روی کار آمدن سلطنت پهلوی و گسترش حاکمیت جدید استبدادی، میرزا علی‌اکبرخان دهخدا به تحقیق و تتبع ادبی و علمی پرداخت و در مقام «ریاست مدرسه‌ی علوم سیاسی» در رواج اندیشه‌های سیاسی کوشش‌های خود را به منصفی ظهور رساند، به همان سان که دکتر مصدق نیز در «انجمن حقوق» و «کمیسون معارف» به نگارش آثار ارزنده و تشویق جوانان به نشر کتاب‌های جدید مبادرت کرد. این کوشش‌ها تا پایان دوره‌ی استبداد بر دوام بود.^۳

۳- سرآغاز نهضت ملی ایران

پس از پایان جنگ جهانی دوم، بی‌آن‌که دوستی‌های دهخدا و دکتر مصدق فراموش شود یا برخلاف رفاقت‌های امروزی، خدشه‌یی در آن وارد گردد، دهخدا در فرهنگ و ادب و تاریخ و انتشار **لغت‌نامه** تلاش کرد و دکتر مصدق با ورود به مجلس چهاردهم، مبارزات سیاسی خود را در مسیر **استقلال و آزادی ایران** پیگیری

کرد. به دلایلی که اکنون روشن شده است، عوامل وابسته‌ی استبداد از انتشار **لغت‌نامه** که از سال ۱۳۱۸ آغاز شده بود، ممانعت می‌کردند، اما در سال ۱۳۲۲ دوباره تصمیم گرفتند که در چاپ **لغت‌نامه** اقدام شود. دهخدا خود نوشته است: «دولت در صدد برآمد کتاب لغت‌نامه‌ی مرا که در حدود چهل هزار صفحه‌ی پنجاه سطر، سه ستونی است، به چاپ رساند و در تمام این مدت به قدری مشکلات پیش آوردند که بیش از پانصد صفحه به چاپ نرسید و از دی‌ماه سال گذشته هم به عللی که بر بنده مجهول است، به مطبعه قدغن شد که این کتاب چاپ شود.»^۴ اما در دی‌ماه ۱۳۲۴ خورشیدی، دکتر مصدق، نماینده‌ی تهران، به دفاع از انتشار مجدد **لغت‌نامه‌ی** دهخدا، مطالبی در مجلس بیان کرد و در ۲۵ همان ماه تصمیم قانون درباره‌ی چاپ **لغت‌نامه** اتخاذ گردید. مرحوم دهخدا پیش از درگذشت خود، **لغت‌نامه** را به ملت ایران بخشید.^۵

۴- هم‌آهنگی‌های دهخدا با نهضت

مرحوم دهخدا افزون بر کوشش‌های علمی، نخستین حرکت اجتماعی و فرهنگی خود را در دوره‌ی **نهضت ملی ایران**، با تأسیس «جمعیت مبارزه با بی‌سوادی» آغاز کرد. این جمعیت در اسفندماه ۱۳۲۹ پدید آمد و دهخدا در اعلامیه‌یی که به نام جمعیت در اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۰ صادر کرد، چنین نوشت: «دست استعانت و توسل به سوی هر ایرانی شهری، ده‌نشین و احشام‌پرور که خواندن و نوشتن می‌داند دراز و از او تمنا می‌کند که در هر مسلک و دین و مذهب که هست هفته‌یی یک یا چند ساعت وقت خود را صرف تعلیم بی‌سوادان کند.»

جالب آن است که در مصاحبه‌یی از علامه پرسیده شد که چه‌گونه از امکانات دولتی استفاده خواهد کرد؟ او که دولت‌های دوره‌ی شاه را به‌خوبی می‌شناخت، پاسخ داد: «بهتر است دولت دخالت نداشته باشد. اگر پای دولت را در این کار باز کنیم، راه تازه‌یی برای دزدان از خزانه‌ی ملت باز می‌شود.» اقدامات کار به دستان دولتی گذشته در پیکارهای تبلیغاتی خود علیه بی‌سوادی، نشان داد که تشخیص دهخدا درست بوده است.^۶

مرحوم دهخدا که از عصر مشروطیت بدین‌سو، **دکتر محمد مصدق** را می‌شناخت و به پاکی و پاک‌دامنی و صداقت و درایت او و شور استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی آن بزرگمرد آگاهی کامل داشت، با تمام قدرت خود را در سنگر مدافعان فرهنگی نهضت ملی ایران قرار داد و زمانی که دولت ملی گرفتاری مالی داشت، با آن‌که علامه دهخدا خود از موقعیت مالی چشمگیری برخوردار نبود، طی نامه‌یی مبلغ یک‌صد هزار ریال تقدیم دولت کرد. دکتر مصدق در نامه‌یی محبت‌آمیز به دهخدا چنین نوشت:

«از مراتب قدرت [کذا، فتوت؟] و رادمردی جناب‌عالی متشکریم که در عین بحران منافع و فقدان منابع مالی، با ارسال چک یک‌صد هزار ریالی در کمک به امال ملی پیشوا شده‌اید، اما به مناسبت نزدیکی ایام انتشار اوراق بهادار قرضه‌ی ملی، اجازه می‌خواهم که آن را مسترد کنم تا در موقع خود معادل آن از اوراق خریداری فرمایید.



دهخدا، دکتر مصدق و نصرت‌الله امینی (شهردار زمان مصدق) امضای دهخدا در کنار امضای دکتر مصدق دیده می‌شود.

قطع دارم که آثار این ایثار در پیشرفت منویات ملی بسیار خواهد بود. دکتر محمد مصدق»^۷.

زمانی که مرتجعان وابسته به امپریالیسم و استعمار زخم‌خورده‌ی انگلستان تحت عنوان فریبنده‌ی «دفاع از قانون اساسی» به مخالفت با نهضت ملی ایران برخاسته بودند، دهخدا قلم سخّار «صور اسرافیلی» خود را بار دیگر به حرکت درآورد و نوشت:

«تمام قوانین و نظامات و دستگاه‌های سیاسی و اداری برای مملکت است، نه مملکت برای آن‌ها، حتا باید گفت اگر روزی خدای نکرده... استقلال مملکت و قانون اساسی در دو جهت مخالف یک‌دیگر قرار گیرند، زعمای هر قوم در هر زمان قوانین اساسی را باید فدای مملکت کند و نه مملکت را فدای قانون. آن‌ها که امروز سنگ طرفداری قانون را به سینه می‌زنند، باید بدانند که مردم فریب آن‌ها را نخواهند خورد و همه کس به‌علت مخالفت آن‌ها با نهضت ملی ایران کاملاً واقف است.»

در همین مقاله، دهخدا همه‌ی مردم را دعوت می‌کند تا از اظهارنظر خودداری نکنند و تداوم نهضت ملی ایران را که با مشروطیت پیوند دارد، بازگو نمایند. وی در آخرین جمله‌های خود در آن مقاله‌ی شیوای تاریخی یادآور می‌شود که: «نهضت را کسی به‌وجود نیاورده، نهضت خودبه‌خود به‌وجود آمده است و سیر خود را خواهد کرد»^۸.

دکتر مصدق نیز به دلیل شناخت کامل از مرحوم دهخدا، همه‌گاه به علم و تقوا و فضایل اخلاقی او احترام می‌گذاشت میهن‌دوستی و ملت‌خواهی او را می‌ستود. روزگار تقدیر دیگری پیش آورد. العبد یُدبّر و الله یُقَدِّر. روزهای سخت‌گذر تصمیم‌گیری‌های نیمه‌ی دوم مردادماه ۱۳۳۲ خورشیدی، آن دو بزرگوار را به هم نزدیک‌تر کرد.

پس از کودتای نافرجام ۲۴ مردادماه ۱۳۳۲ که شاه سابق، ایران را ترک کرد، اندیشه‌ی «تشکیل شورای سلطنت» کاربه‌دستان حکومت ملی را بر آن داشت که استاد علی‌اکبر دهخدا را برای ریاست شورای سلطنت دعوت نمایند. مرحوم دهخدا با آن که خطرناک بودن این تعهد را می‌دانست، اما موافقت شجاعانه‌ی خود را اعلام داشت و گفتاری نیز از «رادپو تهران» آن روز ایراد کرد که به دستور دولت در دو روز چندین‌بار تکرار شد.^۹

با آن که آقای همایون کاتوزیان نوشته است: «ایجاد شورای سلطنتی در غیاب شاه به ریاست علی‌اکبر دهخدا، لغت‌شناس و فرهنگ‌نویس معروف، مورد بحث قرار گرفت، اما پیگیری نشد»^{۱۰}، اما واقعیت این بود که هماهنگی دهخدا با نهضت مردم ایران در آن روزهای سخت‌گذر تاریخی، امیدهای فراوانی به‌وجود آورد و از گوشه و کنار شهر شنیده می‌شد که: **دکتر مصدق در مقام پست اجرایی نخست‌وزیری باقی خواهد ماند و استاد علی‌اکبر دهخدا رییس‌جمهور ایران خواهد شد** و در همانندی حکومت، ایران را با هند مقایسه می‌کردند.

۵ - دهخدا‌ی عصر مقاومت

با دریغ و اندوه، قدرت‌های امپریالیستی آن روزگار که اکنون «قشون‌کشان دموکراسی» در مشرق‌زمین شده‌اند و نهاد حقانیت از دست‌داده‌ی سلطنت وابسته و کانون‌های ارتجاع و جهل و بهره‌کشی، بر خواست‌های اصیل ملی و انسانی و فرهنگی و دموکراتیک ملت ایران چیرگی یافتند و کودتای ۲۸ مرداد را پدید آوردند که چون باد خزان و زهرآگین همه‌ی برنامه‌ها و آرزوها را در هم ریخت، «کاروانی زده شد، کار گروهی سره شد!» عزیزان به ذلت ظاهری نشستند و ناکسان به قدرت تکیه زدند.

استاد علامه علی‌اکبر دهخدا‌ی قزوینی (= دخو) یکی از عزیزترین عزیزانی بود که «تودولتان» غلام‌صفت حلقه‌به‌گوش بیگانه، کینه‌ی او را در دل گرفتند.

روزی پس از کودتای شوم، جلال شاه، سرلشکر آزموده، به منزل دهخدا آمد و با ادب سالوس کارانه به استاد گفت: «چرا ریاست شورای سلطنت را پذیرفتید؟» آن دربادل عهدیسته با یاران پاسخ داد: «دیکتاتوری دیگر آدمی باقی نگذاشته بود، به سراغ من آمدند.»^{۱۱} چند بار فرماندار نظامی او را تحت فشار قرار داد و یک‌بار هم استاد را احضار کردند و از قرار مورد بی‌مهری قرار گرفت.

در دو سال و نیم پس از کودتا، دل و دماغی برای کارهای دقیق علمی در استاد باقی نماند. غالباً مریض بود و بسیار ضعیف شده بود، اما در همان حال اعتقاد داشت:

«ما از شاه تا گدا، مهمان‌های چندروزه یا چندساله‌ی این مملکتیم. تنها خداوند متعال جاویدان است. این مملکت مال اخلاف ماست. همان‌طور که اجداد ما به ما سپرده‌اند، باید به اخلاف خود بسپاریم. برای چند روز کامرانی خود نباید راضی شویم که مورد نفرت معاصرین و نفرت و لعن فرزندان خود شویم.»^{۱۲}

بسم الله الرحمن الرحيم

وزیر امور خارجه دامت شوکنه:

تلگراف محترم که از احساسات اسلام پرستانه و تأثیر قلبی از این پیش آمد بود، بر مراتب امتنان و امیدواری افزود. همواره دوام تأیید و حسن موفقیت وجود اشرف را در حفظ نوامیس اسلام و ادای وظایف عالییه خود خواستاریم. ان شاء الله تعالی.

الاحقر ابوالحسن موسوی اصفهانی؛ الاحقر محمدحسین الغروی نائینی
۱۵ سرطان ۱۳۰۲»

این نامه همراه تلگراف اعتراض دکتر مصدق به تبعید علما از طرف انگلیس از عراق، به دولت انگلیس در ضمن تبریک ورود آیات عظام پس از این تبعید به حوزه علمیه آقایان بوده است.^{۱۷}
سرهنگ بزرگمهر از یادداشت دیگری نیز سخن به میان آورده است، با این جمله‌ها:

۱- رفراندوم یعنی تفسیر احادیث نبوی صلوات الله علیه.

الجماعه رحمه، یدالله مع الجماعه، لا یجتمع امتی علی الخطا، علیکم بالسواد الاعظم (یعنی جماعت)، امرهم شوری بینهم (شوری ۳۸) و صدها حدیث دیگر.

۲- در فقه اسلامی بایی در تکفیر نیست (یعنی کافر خواندن کسی که خود دعوی مسلمانی می‌کند)، چه این امر مخالف صریح آیهی محکمه‌ی «و لا تقولوا لمن القی الیکم السلم لست مؤمناً» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۴) تا چه رسد که این مرد (= مقصود سرلشکر آزموده که دکتر مصدق او را «آن مرد» خطاب می‌کرد) که خود از قرار مذکور دینی دیگر دارد، مرا تکفیر کند. مرا دو مرجع بزرگ اسلامی،

حاج سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم حاج شیخ محمدحسین غروی نائینی در سی سال پیش نه تنها مسلمان، بلکه یکی از حافظین نوامیس اسلامی خوانده‌اند.^{۱۸}

۶- مرگ دهخدا

روز هشتم اسفندماه ۱۳۳۴، روزی بارانی بود. گویی آسمان می‌گریست بر مرگ مردی که «در شمار خرد هزاران بیش بود». دانشکده‌ی ادبیات را در آن زمان در سهراب ژاله (باغ قدیم نگارستان) بود، با کمک دانشجویان تعطیل کردیم و همه به خیابان ایران‌شهر آمدیم تا در مراسم تشییع جنازه شرکت کنیم. بسیاری از «افاضل و علما و ادبا» از ترس نیامده بودند، چه زمانی که خبر درگذشت بزرگ‌ترین علامه‌ی زمان را به شاه گفته بودند، او نابخردانه پاسخ داده بود: «به دُرک که مُرد، می‌خواست رییس شورای سلطنت بشود».

اما مردان وفادار و تنی چند از روحانیان آزاده و دانشجویان دانشکده‌های دیگر، کسبه و بازاریان غیرتمند مصدقی، احترام به

دهخدا به روشنی می‌دید که کشور زیر سلطه‌ی اجانب رفته است و استیلاگران خارجی هنوز هم مردم مسلمان مشرق زمین را به دیده‌ی حقارت می‌نگرند. وی بی‌آن که فریفته‌ی هیچ‌یک از قدرت‌های خارجی شده باشد، اعتقاد داشت: «برای ایرانی، خارجی همه یکسان است.»^{۱۳} در مورد تلقی آنان نوشته است: «فکر اروپا که نه شده است و هنوز افکار کهنه در آن‌ها نسبت به شرق جای دارد»^{۱۴}، این سخن شاید در آن زمان باورکردنی نبود، اما امروزه در پی نهضت‌های رهایی‌بخش و اندیشه‌گری مردم آسیا و آفریقا، واقعیت‌های فرهنگی جهان آشکارتر شده است.

دهخدا با تبیین علمی خود از «تمدن» افزوده است:

«اما تمدن، این کلمه که در فرهنگ‌های شما خیلی مبهم است،

در پیش ما خیلی روشن و کمال مطلوب است که از زمان‌های بسیار بسیار قدیم رو به آن می‌رویم و سکتته و وقوف وقتی ست که دچار چنگیزها و تیمورها بشویم.

تمدن را ما دو قسمت می‌کنیم: یکی تمدن معنوی و روحی و یکی تمدن مکانیکی، از قسمت اول شما بهره‌مند نیستید و هیچ مددی هم به آن نکرده‌اید، بلکه برای اختلاط و امتزاجی که با اقوام وحشی و آدم‌خوار در خون و اخلاق پیدا کرده‌اید، قرن‌ها هرچه ممکن بود، سیر تمدن را کندتر کردید. دیر یا زود او را مغرب باید از مشرق اقتباس کند. اما در تمدن مکانیکی، کسی دست ما را نیسته است. مشغولیم و خیلی هم با سرعت»^{۱۵}

مرحوم دهخدا هم‌آهنگ با گروهی از شخصیت‌های سیاسی، روحانی و استادان دانشگاه، وکلای دادگستری و نمایندگان

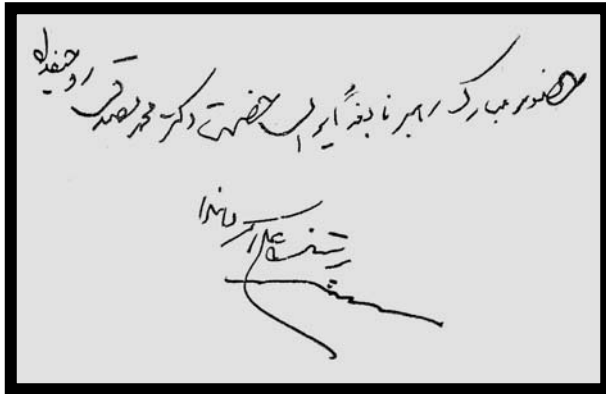
احزاب ملی، در مخالفت با قرارداد کنسرسیوم، نامه‌ی سرگشاده‌ی را امضا کرد که یکی از منشورهای مبارزات حق طلبانه‌ی ملت ایران به‌شمار رفته است. در پایان آن نامه‌ی سرگشاده اعلام گردید:

«هر قراردادی که با چنین قیود و شروط و کیفیات امضا و تصویب و مبادله شود، منبعث و ناشی از اراده‌ی ملت ایران نیست و باطل و کان لم یکن و ملغی‌الاثر می‌باشد و برای ملت ایران به هیچ وجه الزام‌آور نخواهد بود.»^{۱۶}

دهخدا در زمانی که دکتر محمد مصدق در زندان بود و دادگاه ظالمانه‌ی فرمایشی علیه او، بیش‌ترین تلاش‌ها را می‌کرد، نه تنها به حکومت کودتا تمکین نکرد، بلکه به یاری یار باوقای زندانی خود برخاست. سرهنگ جلیل بزرگمهر از ارسال یادداشت‌هایی یاد می‌کند که قرائت آن‌ها در دادگاه توسط دکتر مصدق بسیار مهم بوده است. نخست نامه‌ی علمای بزرگ (مراجع تقلید)، مرحوم آیت‌الله آقا سید ابوالحسن موسوی اصفهانی و آیت‌الله میرزا محمدحسین غروی نائینی به دکتر مصدق به‌عنوان وزیر امور خارجه‌ی ایران:



حاج آقا ضیاء حاج سیدجوادى بر جنازه‌ی دهخدا نماز خواند



نامه‌ی علامه‌ی علی‌اکبر دهخدا به دکتر محمد مصدق

برای دهخدا، **نهیضت ملی ایران**، بدین اعتبار ارزشمند بود و دکتر محمد مصدق به همین دلیل، نماد و مظهر راستین حرکت آزادی‌خواهی و دموکراسی ایران به‌شمار می‌رفت. دهخدای قزوینی، ایران را دوست داشت و به فرهنگ و تمدن ایران عشق می‌ورزید و برخلاف حرکت‌های ضد فرهنگی تحمیل‌شده از سوی بیگانگان، وی ایران را در پیوند با اسلام می‌دانست و اسلام را در پیوند با ایران و برای او **حسین بن علی (ع)** مظهر حقیقت‌خواهی و عدالت‌طلبی بود و شهادت او در راه «عقیده» آزمایش بزرگ تاریخ انسانیت به‌شمار می‌رفت. دهخدا، ایرانی و مسلمان بود و در خط استقلال و آزادی و عدالت و فرهنگ ایران استوار. مرد بود و مردانه زیست و بزرگوارانه درگذشت و چنین مرگی جاودانگی‌ست و چه خوش فرمود لسان‌الغیب شیراز رحمت‌الله علیه در حق وی که: «احسن الکلام» است: «به مقامی رسیده‌ام که مپرس».

پی‌نوشت‌ها

۱- دکتر محمد مصدق، **خاطرات و تألمات مصدق** به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۵، ص ۸۵. ۲- همان، ص ۸۶. ۳- برای آگاهی بیشتر ← **کتاب‌نامه‌ی دهخدا** در کتاب **از نیما تا روزگار ما**، تألیف مرحوم یحیی آرین‌پور، تهران، زوار، ۱۳۷۴. ۴- همان، ص ۳۱-۱۳۰. ۵- برای آگاهی بیشتر ← مقدمه‌ی **لغت‌نامه**. ۶- به‌نقل از **مقالات دهخدا** به اهتمام دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران، علمی، ۱۳۵۸، صفحات ۱-۷. ۷- به نقل از **نامه‌های دکتر مصدق**، گردآورنده: محمد ترکمان، تهران، نشر هزاران، ۱۳۷۴، ص ۲۰۲-۸. مقاله‌ی دهخدا در **روزنامه‌ی باختر امروز**، به نقل از محمد گلبن، **مجله‌ی آینده**، تهران، مهر و آذرماه سال ۱۳۵۸، ش ۹۷-۹۹. «دکتر مصدق و دهخدا» به قلم مرحوم استاد سیدمحمد محیط طباطبایی، **مجله‌ی آینده**، همان شماره. ۱۰- کاتوزیان، همایون، **مصدق و نبرد قدرت در ایران**، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران، مؤسسه‌ی رسا، ۱۳۷۱، ص ۳۴۵-۱۱. به نقل از استاد بزرگوار دکتر سیدجعفر شهیدی، **حفظه الله تعالی**. ۱۲- **مقالات دهخدا**، ص ۲۰-۲۱ و ۲۲. ۱۳- همان، ص ۲۲. ۱۴- همان جا. ۱۵- همان، ص ۷۸-۱۶. **بازرگان**، مهندس مهدی، **شصت سال خدمت و مقاومت**، گفت‌وگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی رسا، ۱۳۷۵، ص ۳۲۴-۱۷. **بسته‌نگار**، محمد، **مصدق و حاکمیت ملت**، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۸۱، ص ۷۵-۷۷. ۱۸- **بزرگمهر**، سرهنگ جلیل، **خاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر محمد مصدق**، تهران، انتشارات ناهید، ۱۳۷۳، ص ۴۴-۳۴۳-۱۹. از تقریرات مرحوم الهیار صالح به نگارنده.

استاد را بر تهدید رژیم برتری داده و برای وداع با شخصیت برجسته‌ی که معنای او را نخستین «رییس‌جمهور ملی ایران» می‌دانستند، در خانه‌اش (اول خیابان ایرانشهر) که سالیان دراز کانون جوشان فرهنگ ایران زمین بود، حاضر شدند.

در آغاز تصمیم بر این بود که جنازه را به مسجد سپه‌سالار ببرند و از آن‌جا تشییع به‌عمل آید. مرحوم الهیار صالح به خواهش دوستان حاضر (مرحومان دکتر علی‌اکبر سیاسی، دکتر غلام‌حسین صدیقی و دیگر استادان و رهبران نهضت مقاومت ملی)، به حسین علاء، وزیر دربار، تلفن زد و طبق معمول نوعی اجازه‌خواهی کرد. حسین علاء گفت: «از شاه می‌پرسم و اطلاع می‌دهم». پس از مدتی اطلاع داد که: «اجازه نفرمودند و گفتند از مسجد مجد یا جای دیگر تشییع کنند».

حاضران مجلس که اندوهگین شده بودند، خواستند استاد علامه‌ی خود را در کنار قبر مغز بزرگ شیعه، ابوالفتوح رازی رحمت‌الله علیه، در جوار حضرت عبدالعظیم (ع) به خاک سپارند، همان جایی که یار دیرین دهخدا، علامه‌ی مرحوم محمد قزوینی، مدفون است. بار دیگر از آقای صالح خواسته شد تا با حسین علاء تماس برقرار شود. این‌بار هم قرار شد وزیر دربار از شاه بپرسد و پاسخ گوید. باز جواب رسید که: شاه مخالف است و می‌گوید ببرند جای دیگر!^{۱۹}

اندوه حاضران چندبرابر شد و سرانجام مردم مصمم تهران جنازه را بر دوش گرفتند. پیشاپیش جنازه، شادروان **داریوش فروهر** با چشمانی اشکیار حرکت می‌کرد. جمعیت به سمت ابن بابویه حرکت کردند تا جسد یار وفادار مصدق را در جوار تربت شهیدان سی‌ام تیرماه به یادگار گذارند.

در ابن بابویه باران بیداد می‌کرد. مقبره‌ی شهیدان راه استقلال و آزادی ایران و مزار سید بزرگوار، وزیر دلاور امور خارجه‌ی حکومت ملی، **دکتر حسین فاطمی**، در آن شست‌وشوی آسمانی، جلال حزن‌انگیزی داشت.

نماز بر جنازه‌ی استاد علامه دهخدای قزوینی به امامت عزیزمرد دیگری از سلاله‌ی سادات قزوین و از عالمان مجاهد و دلیر و روشن‌بین، مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین **حاج سید ضیاءالدین حاج سیدجوادی** اعلی‌الله مقامه برگزار گردید.

قطرات باران و اشک‌های سوزان راهیان حقیقت با هم هم‌سفر شدند. ما جوان‌های آن روز که بیش از بزرگان خود در تلاش و دوندگی بودیم، بی‌اغراق نیمی از بدن‌مان گل‌آلود شده بود و آب باران از سر و گردن‌مان می‌ریخت و بزرگان ما، استادان و پیش‌کسوتان سیاسی ما نیز، آن روز چه شکوه غم‌واره‌ی داشتند.

۷- پایان سخن

دهخدا، مردی بود از تبار صداقت و فرهنگ، فرزانه‌ی بود که هیچ‌گاه علم را به دور از مردم نخواست. بی‌اندازه نسبت به مردم و دردهای آنان دلسوز بود و این مهر و شفقت را در گرو تلاش می‌دانست و تلاش را در خط استقلال ایران، چه در نظام زیر سلطه، همه‌ی تلاش‌ها را بی‌فایده می‌دانست.